

بخش سیاسی اقتصادی

مسئول: ع. مدرس



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

همگام با تاریخ

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه و افسون هزار دارد یاد
حافظ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

نیمه دوم قرن بیستم میلادی

نیمه دوم چهاردهمین قرن هجری شمسی و ربع پایانی بیستمین قرن میلادی که هر دو مصادف با اولین ربع قرن پانزدهم از هجرت نبوی (ص) با محاسبه سالهای قمری است عصر تحقیق و پژوهش در تاریخ ملت‌هاست، همواره مورخان میکوشند که گذشته زندگیها را از زوایای زمان دور و نزدیک باز یافته مسیر حرکتهای تاریخی را بیابند، با اندک دقت و توجسمی آشکار میگردد که قلم بدستان تاریخ‌نگار دقیقاً پی برده‌اند که در مسیر طولانی و پر حادثه زمان، گم‌شده‌ای دارند، کاویدنهای بی‌امان زمین، دریا و هوا نشانگر جستجوی انسان‌هاست تا مگر نشانی بیابند که از این سرگردانی در تاریخ‌نگاری رهایشان سازد و اصلی را برای آنان روشن کند که تاریخ را باید چگونه نگاشت تا نسلهای آینده از آنچه گذشته است تجربه آموخته راه حقیقی خود را بیابند و در این وادی که با اندک تفاوتی همه حدود و نفورش

شبیبه بهم است حرکت خود را در مسیر حیات تنظیم نمایند. مجموعه سرگردانی‌های انسانها بخاطر آن است که نویسندگان تاریخ بخاطر عدم شناخت هدف از تاریخ نویسی موفق نشده‌اند اصل تاریخ نگاری را که تصادفاً بسیار هم، فهم و درکش حداقل در زمان ما ساده و آسان و چیزی جز نتایج برخورد حق و باطل نیست مراعات نمایند. لذا خط اصلی و منظور واقعی از یاد رفته و یا تحت‌الشعاع قرار گرفته است. بدینصورت محور اصلی تاریخ یا حد و مرز و زمین محدود در خطوطی قراردادی است که بسیار هم در طی قرون و اعصار شکسته و دگرگون گشته است و یا آنکه ملتی و حکومتی خودبخود در قلمرو خاصی همه را در گرد خود گردانده و الزاماً فردی بنام قهرمان و سلطان مجموعه حوادث را انحصار بخود نموده است، تا آنجا که زوال سرزمین و ملتی منوط بزوال حاکم آن خطه است و ترقی و تعالی آنهم در رابطه با پیدایش همان حاکم و سلطان، و دیگر دنیائی خاموش و بی‌حرکت دهان باز. کرده در انتظار شاهی و سلطانی شرور و بقول مورخان کشورگشا و جهانگیر که قد علم کند و حرکت و تلاشی پدید آورد وگرنه ملت در آرامش خواهد ماند و در نتیجه حالت جنگجویی و تهور خود را از دست داده بزعم سلطه‌گران تن‌پرور و تن‌آسان شده مضمحل میشود، یونان و روم و ایران تاریخ‌دارانی از این قبیل‌اند که توانستند قرن‌ها آثار قدرت تهاجمی خود را بر دنیای زمان خود اعمال کنند و در کنار خود حکومت‌های دیگر را بورطه زوال کشند تا جز آثاری در اعماق زمین از تمدن آشوری، بابلی، فنیقی و غیره باز نماند و اگر هم برگی باقی ماند باز سند گویا و اصلی اثبات چنان قدرتهائی باشد.

در هر حال تا اوایل قرن معاصر ما تاریخ تنها هنری که داشت این بود که زمان از دست رفته جنگها و خونریزیه‌ها و سلطه‌ها را بدرک نسلها نزدیک کند و کشور-کشائی قهرمانان خود را در صفحه بی‌رملی تاریخ ثبت نماید گاهی هم جسته‌گریخته عوامل و نتایج آنها که باز در اثر خوی و اخلاق حاکم بود زیر عنوان مملکتداری فرد مسلط زمان در محدوده‌ای معلوم یا غیر مشخص بیان دارد.

نباید فراموش کرد که کشورهائی نظیر مصر - هند، و چین که اولی بسیار کمتر و آندو بعدی بسیار بیشتر جریان تهاجم و سلطه نداشته‌اند تاریخشان هم لابد چندان مدون و پر ورق نیست اینان نیز برای اینکه مطلبی در زمینه تاریخ برای نسلهای آینده خود داشته باشند تهاجم قومی و قبیله‌ای و در پاره‌ای اوقات زد و خوردی با همسایگان خود علم نموده و قهرمانی‌هم برای الگوی حیات آیندگان پرورانده‌اند، و بقولی که چندان شوخی هم نیست هر کشوری و قبیله‌ای و حتی خانواده‌ای رستمی، هرکولی و اشیلی داشته و بصورت‌های دیگر از این پس هم خواهد داشت که یا تاریخ‌سازند یا عامل مؤثری برای دیگری که امرش مطاع است و از تخمه شاهان است و از دیگران برتر، این برترها را تا بجائی ما در مسیر تاریخ می‌بینیم که افلاطون بنام فلاسفه و کنفوسیوس با عنوان ابرمرد و حتی نیچه آلمانی هم انسان برتر به‌همین صورت چراغ‌بدست گرفته بدنیاال او میگرددند، شرحی که فیلسوف و سیاستمدار چینی کنفوسیوس درباره این انسان برتر و ابرمرد میدهد

خواندنی و اگر پیدا شود انسانی واقعاً دیدنی است. در نظر سقراط - و ارسطو هم چنین انسانی که صلاحیت دارد بر مردم جهان حکومت کند همین ابرمرد است Superman

کنفوسیوس میگوید: آنچه انسان برتر را از دیگران مشخص میکند کار اوست که سایر مردم ادراک آن نمی‌توانند (کرد) در گفتار و کردار میانه‌رو و معتدل است. و در هر کاری از راه اعتدال انحراف نمیجوید زیرا اشیائی که در انسان تأثیر میکنند بی‌شمارند و هنگامی که خواسته و ناخواسته‌های او تحت انتظام نباشد اشیاء همچنانکه از برابر او میگذرند او را بشکل خود میگردانند، انسان برتر چنان تکاپو میکند که راه او در همه نسل‌ها راهی عمومی باشد. چنان رفتار میکند که رفتارش در همه نسل‌ها قانونی کلی باشد، چنان سخن میگوید که الفاظش در همه نسل‌ها هنجاری کلی باشد.^۱

حالا کدام يك از سلطه‌گران جهانی نیست که خود را مظهر و الگوی مشخصات فوق‌انداز؟ هر قدر تمندی میگوید من همین هستم و استحقاق حکومت بر همه جهان را دارم، ناپلئون میگفت در اندیشه‌ام که وقتی همه جهان را گرفتم چگونه با سمانها حمله و آنرا تسخیر کنم. ابرمرد و یا این انسان برتر که محور اصلی تاریخ است و جاذبه آن‌هم بحدی است که کلیه مورخان حتی ویل دورانت هم با آن عظمت فکری و ابداع در جمع‌آوری مطالب تاریخ بی‌نظیرش، شدیداً مجذوب او و هر جا سلطان و حاکم و شاه است محور کارش قرار میگیرد که تا کنون برای ما تاریخ را ساخته است و با اصطلاح نشان از ادوار تاریخ است، تنها در میان مورخان ما نیست که هر دوره‌ای بنام سلسله سلاطینی شناخته میشود، در همه ادوار تاریخی سرزمینها و ملتها درست یا غلط اصلی مسلم گشته برای آنکه قدرت، انسان برتر میسازد و هر دوره‌ای هم نشان خاصی لازم دارد که شناختش در حد معمول آسانتر گردد. و مگر این نیست که در زمانهای بسیار دور که مورخان نتوانسته‌اند برای آن شاهی و قهرمانی و سلطانی بسازند، نشان خاصی برایش ساخته‌اند که ما اکنون بنامهای، عصر حجر - عصر نوسنگی - عصر مفرغ و... می‌نامیم؟ و گاهی هم که احساس میشود اینجا هم قهرمانی لازم است، الزاماً کاسئولاساندالیا - اپتروکوتیریس و از این قبیل هیولاهای عظیم‌الجثه خود قهرمانان دوره‌ای از عمر این گوی گردان درون‌آشفته را تشکیل میدهند. نباید فراموش کرد که شناختن دوره‌ای از تاریخ بنام سلطانی یا شاهی و یا صاحب قدرتی غیر از آن باید باشد که تنها او محور اصلی تاریخ بوده و بدون او تاریخ از جریان باز ماند و دنیا خاموش گردد، این دو مطلب جداگانه و هر کدام بخودی خود قابل بحث است، کار مهم تاریخ بدست دادن فهرست نشانه‌ها نیست، پیدا نمودن این نشانه‌ها و قرار گرفتن آن در مسیر حق یا باطل است.

تاریخ اگر بتواند واقعاً دریابد که مثلاً ابراهیم در مسیر حیات انسانها اثرش بیشتر و بهتر بوده و یا فرضا اسکندر و یا در ساختن تاریخ واقعی موسی (ع) مؤثر بوده یا بعنوان مثال فرعون و ضحاک، در حقیقت، محور اصلی و خط خود را یافته

و دو نیروی تاریخ‌ساز یعنی حق و باطل را در مقابل هم قرار داده و پیش رفته است، لیکن گردونه تاریخ از سنگینی بار اولی خود را یکباره بیسانه در دست نبودن جواز وجود! رها ساخته و به دومی که آثارش در دل خاک و سینه کوه بجا مانده چنگ زده و در طی نیمه‌زمانی آنرا بدوش کشیده با خود آورده است. و عجب آنکه همه صاحب قلمان مورخ هم تاریخ تمدن ویل دورانت را که پدیده‌ای از سبک سلطه‌نگاری است بهتر و تحقیقی‌تر از مجموعه تواریخی می‌دانند که بعنوان تاریخ علمی کمتر مطرح شده چون وجود آدم و طوفان نوح و کار انبیاء را از روی اسناد غیر قابل انکار کتابهای دینی نوشته‌اند و متأسفانه این اسناد در زمره طبقه‌بندی اسناد مورخان نیست، حالا اگر سؤال شود که مثلاً يك تکه سنگ و يك پاره آجر که از قرن‌ها پیش باقی مانده و اصالتش هم مورد تردید است ارزش تاریخی بیشتری دارد و یا کتابی که اهل ثقه متواتر پیدایش آنرا بصورت وحی عنوان کرده‌اند؛ پاسخی دارند که در خود وحی تردید است و در این سنگ نوشته مطلقاً تردید و شك نیست!

باید این بحث جدال‌انگیز را بگذاریم تا صاحب‌نظران منصف بدان پردازند ولی در هر حال محقق امروزی‌ما واقعاً شرمنده میشود اگر دردی داشته باشد و بخواهد آنرا از دل تواریخ نوشته شده بدست آورد زیرا در پایان سال‌ها رنج خود باین نکته پی خواهد برد که تاریخ عینی واقعی در همه جهان وجود ندارد و آنچه هست انباری بزرگ از بزرگنمائیهای صاحب‌قلمانی است درباره فرد یا افرادی که توانسته‌اند سلطه خود را بر قسمتی از کره زمین اعمال کنند، و گاهی مانند زمانهای گذشته اینان انسان‌اند بنامهای نیمه‌خدا، سلطان، امپراطور و... و یا در زمان ما ثروت - قدرت و ایدئولوژی است، تا بعد چه جای آنرا بگیرد.

مهم اینجاست که بی‌خردان بیشماریکه بر جهان‌ما حکومت کرده‌اند بمراتب بیشتر و شناخته‌تر از خردمندانی می‌باشند که در اندیشه ساختن مدینه‌فاضله بوسیله همان مردمی بوده‌اند که امیرچنگ Cheng را با آنهمه نابخردی فرمانروای خود میدانند و Tengshih تنگ‌شی را با آنهمه خرد، که اصل حق و باطل را تعلیم میکند، سر می‌برند. تاریخ هم در بردارنده مالیخولیای خاندان سلطنتی شانگ است نه محتوی علم تنگ‌شی. در سرزمین خود ما هم هر جای تاریخ را ورق بزنیم همین مقوله و در تاریخ یونانهم، داستان سقراط مشهور است. ۲ در اینجا این نکته را نمی‌توانم ناگفته بگذارم که همان فیلسوف سیاستمدار که ابرمردش برای حاکمیت جهان مشخصات انسانی دارد، چون خودش شوکت و اقتداری می‌یابد و در امیرنشین لو Lu وزیر جرایم میشود، صاحب منصبی را که قدرت بیان داشت و مشهور است مردم را بدور خود جمع نموده و تحت تأثیر قرار می‌دهد و بقول آنان مباحثاتش مفهوم حق و باطل را بی‌اعتبار میساخت، بمرگ محکوم‌کرد^۲ واقعاً انسان به بی‌اعتباری تاریخ معتقد میگردد وقتی عمیقاً آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، تا بالاخره می‌فهمد کسی که از مسند قدرتی سر برآورد دیگری را از مسند قدرتش بزیر انداخته و بدین ترتیب مشخص میگردد که محور تاریخ کدام اندیشه است و مورخ چه زمینه‌ای را

اصل نوشته خود قرار میدهد. در اینجا لازم است برای نمونه بمصادقی چند اشاره کنم. در تاریخ هند نام اکبر شاه، بزرگ نامی است و آنچه هست همان اوست و مقایسه او هم با دیگران همان مقایسه بر مبنای قدرت سلطه‌گری است و برای این سبک تاریخ هم همین نمونه از این سرزمین کفایت دارد «ذهن اکبر باندازه سزار^۴ و ناپلئون واقع بین نبود و خونسرد و مطمئن در حقایق امور کنجکاو نمی‌کرد. به امور ماوراءالطبیعه سخت دل بستگی داشت و اگر خلع می‌شد، شاید عارفی گوشه نشین از کار درمی‌آمد. پیوسته در اندیشه سر می‌کرد و مدام مشغول باختراعات و طرح اصلاحات بود، مانند هارون الرشید در لباس مبدل شبانه میان مردم می‌گردید و چون باز می‌گشت با شور و گرمی به اصلاحات می‌پرداخت. در گرما گرم این فعالیت‌های پیچیده و در هم توانست کتابخانه بزرگی برای خود! فراهم آورد و کتابهای آن همه عبارت بود از نسخه‌های دست‌نویس که خطی بسیار زیبا و برجسته‌کاریهای ماهرانه داشت و این همه بدست خطاطانی فراهم آمده بود که اکبر آنان را با نقاشان و معمارانی که دوران سلطنت او را زیبایی بخشیده بودند، برابر میدانست. فن چاپ را بعنوان اینکه امر مکانیکی و غیر شخصی است بچشم حقارت نگاه میکرد و کار ساختمان دژ معروف خود را رهبری کرد و در داخل دیوارهای آن پانصد بنا ساخت که معاصرینش آنها را جزو زیباترین بناهای جهان شمرده‌اند، این همه بدست شاه جهان بی‌باک و ایران شد و فقط عظمت آنها را میتوان از روی بقایای معماری اکبر بدست آورد.^۵

روشن است که فرمانروای هند برای خود چه کرد و چه حالاتی داشت و بزبان مورخ محور کلی تاریخ هند بود و بعد هم شاه جهان آمد و آنچه او کرده بود ناکرده، کرد! و بهمین ترتیب تاریخ سرزمین پهناور هند در همه ادوار تا اوایل نیمه دوم قرن بیستم چنین است.

و نگاهی بتاریخ سرزمین کنار دستش ژاپون هم بیاندازیم از اینکه سلاطین و پادشاهان در تاریخ ژاپون فرزندان خدایان بودند که شکی نداریم! و آنان هم بنامهای Tenchi (فرزند خدا) و تن نو Tenno (سلطان آسمان) نامیده میشدند و در مورد یکی از آنان سلطان یوزی Yzei. چنین گویند که:

مردم را وامیداشت که از درختان بالا روند آنگاه ایشان را به تیر میزد. در معابر عام دوشیزگان را میربود و با سیم‌های عود می‌بست و ببرکه‌ها میانداخت. و وجود همایونش از سوار شدن و در خیابان‌های پایتخت گشتن و مردم را بتازیانه بستن لذت تام می‌برد.^۶

و در این زمان مردم بینوا چه می‌کرده‌اند مشخص نیست و تنها این وجود همایون مطرح است و بس. وقتی هم که مردم میشورند باز دای‌کوی Daigo هشیار است که بزرگترین سلطان است و از ابر خاسته و این کار را کرده است.^۷

فراموش هم نکنیم که وقتی امپراطور دستور میداد کسی خود و خانواده‌اش خودکشی کند، در حقیقت بزرگترین افتخار را نصیب او نموده بود؛ و باز ناکفته

نگذارم که از تاریخ هر سرزمینی تا آنجا که توانش را داریم مصداقی را در طی این مباحث عنوان خواهیم کرد تا محور تاریخ نگاری را در زمانهای گذشته بشناسیم و معتقد شویم که در این علم لزوماً انقلابی باید کرد و روشی که تقریباً از نیمه اول قرن بیستم در مسیر نوشتن تاریخ شروع شد، باید بکمال رسانید تا واقعیت علم تاریخ و حقیقت فلسفه آن روشن شود. اگر مورخان بعلمت عدم شناخت و یا بملل دیگر، که چندان مختار نیستیم درباره‌شان قضاوت و حکم کنم، با حقیقت علم تاریخ بدشمنی برخاستند و آنرا از مسیر خود منحرف نمودند، صاحب نظرانی هم در پی دگرگونیهائی که در فن تاریخ نگاری شروع شده باید با غربت آن بستیزند و از ظلمت انزوایش بیرون کشند، تا معیار حق و باطل در مسیر و جریان تاریخ مشخص گردد.

در قاره آسیا از سرزمینهای که تاریخ کهن دارند یکی هم ایران خود ما است. نگاه کنیم بورقی چند از آن، اجازه دهید اینجا بیشتر درنگ کنیم چون مبحث اصلی آینده ما تاریخ همین سرزمین و همین ملت است و در حقیقت باید تاریخ ما از این وضع اسفبار و فاجعه انگیز بیرون آید و راه حقیقی خود را بیابد. اینجایند انسانهایی که تاریخی مفصل و مدون دارند ولی خودشان در سرتاسر آن ایفاگر هیچ نقشی نبوده جز تکه پاره شدن در زیر چکمه‌های قدرتهای حاکم و حتی در مجموعه دیوان و سیر آنان کوچکترین ناله‌ای هم از آنان ثبت نشده که لاله گوشی را متأثر سازد ملتی که با زیباترین شکردهای انسانی و هنری حق را از باطل شناخته و بدوگانگی جریان تاریخ و رویارویی دو خط تاریخ ساز پی برده است. همه‌جا سمسری شده از زمانیکه بدین شناخت نایل آمده هویتش فراموش شود و تنها نشانش همان سنگساره‌ها و آجر شکسته‌های نهفته در دل خاک باشد نه پرواز توحیدیش بسوی ابدیت تاریخ و جاودانگی آن.

سخن از ملتی است که هم کاهه‌اش را در مسیر تاریخ گم میکند و هم غربال‌بند غیورش را، و بعد هم در سیزده قرن که تاریخ را در پهنه زمان می‌شناسد و یکسره با اهریمن می‌جنگد و در طی همه این پیکارهای بی‌امان خط توحیدی خود را رها ننموده نقش آنرا بر دشت و دمن مینگارد باز هم سلطانش محور تاریخ اوست و در این اواخر که میرود تا این محور در هم ریزد تبار گذشته‌اش قد علم میکند که منم تاریخ تو و در همین زمان صدها مورخ دلسوز از اقصی نقاط عالم هم بسراغش می‌آیند که در نوشتن و زنده نمودن تاریخ حیات او یاریش کنند که مبادا تنها ماند که ساکس و پوپ دوستداران این قوم و این سرزمینند و لاجرم باید ایران‌شناسان نامید در حالیکه مورخان خود این مردم که همه درد و بیماری فقر تاریخی خود را حس میکنند و قلم می‌زنند گوشه‌ای در اختیار ندارند که فراغتی داشته و بکار خود بپردازند.

اینجا می‌بایست قدرت منحصر بفرد یکی از محورهای تاریخ ایران‌را، طبق روش اتخاذ شده، برای نگارش این مباحث انتخاب مینمودیم تا در کل الگو قرار گیرد ولی بنظر میرسد اگر آنچه را که صاحب قدرت‌ان تاریخ ما داشته‌اند یکجا جمع نموده

باختصار شرح دهیم حصول بمقصد را آسان تر کند، این مهم را باز تاریخ سنگین و قابل اعتبار ویل دورانت بعمده گرفته، او درباره شاهان ایران که از نظر او هم تقریباً سازنده تاریخ اند مینویسد:

زندگی ایران بیشتر از مسائل اقتصادی سیاست و جنگ بستگی داشت و ثروت آن سرزمین بر پایه قدرت بود نه بر پایه صنعت، بهمین جهت پایه های دستگاه دولتی متزلزل بود و بجزیره کوچکی می نمود که در وسط دریای وسیعی باشد و بر آن حکومت کند و این حکومت و تسلط بنا و بنیاد طبیعی نداشته باشد. سازمان شاهنشاهی که بر این مجموعه تسلط داشت از نیرومندترین سازمانها و تقریباً منحصر بفرد بود.

بر رأس این سازمان شخص شاه قرار داشت و چون شاهانی در زیر فرمان او بودند بنام شاه شاهان یا «شاهنشاه» خوانده میشد و جهان قدیم باین لقب اعتراضی نداشت؛ تنها یونانیان شاهنشاه ایران را «باسیلئوس» Basileus یعنی شاه می خواندند. قدرت مطلقه در دست شاه بود و کلمه ای که از دهان وی بیرون می آمد، کافی بود که هرکس را بدون محاکمه و توضیح بکشتن دهد. گاهی نیز بمادر یا زن سوگلی خویش این حق فرمان قتل صادر کردن را تفویض می کرد. کمتر از میان مردم حتی اعیان مملکت کسی را جرات آن بود که از شاه خرده گیری یا وی را سرزنش کند، و افکار عمومی در نتیجه ترس و تقیه هیچگونه تأثیری در رفتار شاه نداشت، هرگاه فرزند کسی را شاه در برابر چشم وی با تیر می زد پدر ناچار در برابر شاه سر فرود می آورد و مهارت او را در تیراندازی ستایش می کرد، کسانی که بامر شاه تنشان در زیر ضربه های تازیانه سیاه می شد از مرحمت شاهنشاه سپاسگزاری می کردند که از یاد آنان غافل نمانده است. اگر همه شاهان ایرانی روح نشاط و فعالیت کوروش و داریوش اول را داشتند می توانستند هم حکومت کنند و هم پادشاهی ولی شاهان متأخر بیشتر کارهای حکومت را باعیان و اشراف زیر دست خود یا بخواجگان حرمسرا وامی گذاشتند و خود بمشقبازی و یاختن نرد و شکار می پرداختند. کاخ سلطنتی پر از خواجه سرایانی بود که از زنان حرم پاسبانی میکردند و شاهزادگان را تعلیم می دادند و در آغاز هر دوره سلطنت جدید دسیسه های فراوان را برمی انگیختند. شاه حق داشت از میان پسران خود هرکدام را بخواهد برگزیند ولی غالب اوقات مسأله جانشینی با آدم کشی و انقلاب همراه بود...

همین تاریخ در دنباله شرح قدرتهای عملی شاهان چنین ادامه میدهد که: املاک اختصاصی بسیاری از ثروتمندان و بزرگان را شاه پایشان بخشیده بود و آنان در مقابل، هرگاه شاه فرمان بسیج می داد مرد جنگی و ساز و برگ فراهم می آوردند. این اشراف در املاک خود تسلط بی حد و حساب داشتند و مالیات می گرفتند و قانون می گذاشتند (وضع میکردند) و دستگاه قضائی در

هیچگاه در صدد برنمی‌آئیم که نویسنده تاریخ تمدن در نوشتن این قسمت از تاریخ خود از چه مدارکی بهره گرفته و یا در تنظیم آن حب و بغضی هم داشته یا نه؛ ولی این مسلم است که مورخ نامدار امریکائی غالباً چنین قدرتهائی را با چشم تحسین مینگرد. از اینهم که بگذریم چون تاریخ تمدن او در نظر اکثر مورخان سند مطمئن و قابل اعتمادی است ما هم اجمالا برای روشن شدن چگونگی محور قرار گرفتن قدرتمندها و یا ابرمردها از آن بهره گرفتیم، و تنها توجه باین نکته داریم که هرچه بیشتر مشخص گردد که از دو خط حق و باطل، کدامیک را تاریخ تصویر کرده و محقق امروزی برای اینکه شرمند نگردد باید چگونه روشی را برای کار خود اتخاذ نماید.

از این گذشته تنها نویسنده بزرگ تاریخ تمدن نیست که درباره شاهان چنین می‌نویسد بلکه تمام تواریخ ما جز این مطلب دیگری ندارد. در طی صفحات آینده نمونه‌های روشن آنرا خواهیم نگاشت فعلا از همین شاهان که بنظر عده‌ای ذوالقرنین هم یکی از همان‌هاست بعنوان مطلب معترضه هم که شده داستانی از مجازات افرادی که بنظر آنان گناهکار بوده‌اند بنقل از همان کتاب بنگارم تا بدانید چگونه در طی ادوار تاریخ شرافت و حیثیت انسانی دستخوش نامردمی‌ها قرار گرفته است و هیچگاه چشم بهی از این بدسگال قوم نداشته باشید چون در نزد اینان شرافت همه‌کس دست‌خورده‌نی است.

پلوتارک نقل میکند که:

سربازی بنام میستریداس در حال مستی گفته بود که کشتن کوروش اصغر (مدعی تاج و تخت) در جنگ کوناک کاروی بوده و شاه را نرسد که این کار بزرگ را بخود نسبت دهد! اردشیر دوم که این را شنید فرمان داد تا آن سرباز را با مجازات دوکرجی باین طریق اعدام کنند:

دوکرجی چنان انتخاب شود که درست بر یکدیگر منطبق شوند، گناهکار را که مقصود شکنجه‌کردن اوست در یکی از دوکرجی می‌گذارند و کرجی دیگر را چنان بر وی قرار می‌دهند که جز سر و دستها تمام بدن وی میان آن دوکرجی بماند. آنگاه بوی غذا می‌دهند و اگر از خوردن آن خودداری کرد با داخل کردن میخی بچشم وی او را باین کار وامی‌دارند چون خوراک خورد بر سر و صورت او مخلوطی از شیر و عسل می‌پاشند و از همین شربت باو می‌نوشانند و در این حین کرجی‌ها را چنان نگاه میدارند که رویش بجانب خورشید باشد. باین ترتیب مگسان بر وی هجوم می‌آورند و او را در میان خود میکیرند، چون (محکوم) خوراک خورده ناچار کاری می‌کند که همه گسان دیگر که می‌خورند و می‌آشامند می‌کنند. از پلیدی‌های وی حشرات و کرم‌هایی تولید می‌شود و باندرونه وی راه می‌یابد و همه تن او را می‌خورد. چون پس از چند روز دانستند که آن مرد گناهکار مرده است

کرجی فوقانی را برمی‌دارند و در آن حال دیگر گوشتی برتن وی دیده نمی‌شود چه حشرات پلید که گوئی از اندرونه وی برخاسته همه جای او را خورده‌اند. باین ترتیب بود که میستریداس پس از هفده روز شکنجه دیدن جان داد. ۱۰

با اینکه ما تاریخ پلوتارک را مخصوصاً آنچه راجع بایران است خالی از کینه و دشمنی نمی‌دانیم و اصولاً مورخان یونانی و رومی بعلت دشمنی دیرینه‌ایکه با ایرانیان داشته‌اند نوشته‌هایشان غالباً با بدبینی عمیق نسبت بایران و ایرانی توأم است در هر صورت چه این قصه دردناک درست باشد یا غلط، روشن میکند که تاریخ در حد معمولی خود دارای چنین محتوایی است که کینه دیرینه صاحبان قدرت را نسبت بافرادی که در مقابلشان حتی کوچکترین گردن‌کشی را داشته‌اند میرساند. چنین مجازاتهای سنگین و غیر انسانی را بکرات در تاریخ می‌بینیم، از زبان بریدن و چشم برکنندن، در رهگذر تاریخ قدرتها بسیار برمیخوریم بمناره‌هائی که از سرهای بریده ساخته شده و یا بشهری که همه کورند چون شاه از غضب چنین خواسته است تا بجائی که همین شاهان از ناپینا نمودن فرزندان خود هم روی‌گردان نبودند و اعمالشان هم چون زائیده منویات همایونی بود مورد ستایش قرار میگرفت و هرعیب که سلطان می‌پسندید هنر جلوه میکرد نمونه‌هائی که بدست دادیم از تاریخ گذشته بسیار دور شاهان این سرزمین و محورهای تاریخ آنزمان است لازم بنظر میرسد که مصادیق دیگریهم از ادوار مختلف چنین توارخی را بازگو کنیم تا دقیقاً سبک تاریخ‌نگاری را در زمانهای دور و میانه و نزدیک بتوانیم دریابیم و روشی را که در قرن اخیر بکار گرفته شد بررسی کنیم.

تشریح و توضیح سبک و روش تاریخ‌نگاری در زمینه کار این سلسله مقالات نیست ولی ناچاریم برای درک مطالب این مباحث کوتاه اشاره‌ای بانچه تاریخش می‌نامیم داشته باشیم، تا عمق بحث اصلی را دریابیم، اگر بتوانیم شرایط و عوامل محیطی که پدر استعمار در آن پراکنده و رشد می‌نماید بشناسیم درحقیقت کار مهمی انجام داده‌ایم، چه باین ترتیب قادر خواهیم بود باتفصیل دادن آن شرایط و عوامل از نمو این هرزه گیاه مزاحم که تنها هنرش مکیدن شیره حیات بارورترین پدیده‌های زندگی و نیستی است جلوگیری و یا حداقل از سرعت بیرحمانه‌اش بکاهیم، و این شناخت میسر نمی‌گردد جز اینکه قدم قدم همراه تاریخ بجلو آئیم و هر گامی را دقیقاً مورد مطالعه و دقت قرار داده واقعه را با علل وقوعش بررسی کنیم اگر جز این باشد نه تاریخ خوانده‌ایم و نه اصولاً تاریخی داریم، بنابراین تاریخ بدون تحلیل بیان فجایع اسفانگیزی است که نمونه دیگری از قصه‌های کودکانه غول و پری و افسانه هراس‌انگیزی است از کار اهریمنان بی‌رحمی که تیغ خونریزشان لحظه‌ای در نیام نمی‌ماند، در همین گفتار بارها یادآوری نمودیم که زمینه اصلی رشد هرگونه

بیدادگری و استعمار، فقر و جهل ملت‌هاست. تازمانیکه مردم روی زمین آگاه نشوند که خداوند متعال نور است و نور طبق اصول و موازین علمی سایه ندارد سلطان هرکاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد و بنام ظل... جهانی را به آتش و خون کشد، و همچنین است نیازمندی و فقر. چه گرسنگان ایمان نمی‌شناسند و خویشتن را بدامن هر صاحب‌جاهی که نیازشان را برطرف سازد می‌اندازند، چه بقای خود را در قدرت او می‌بینند و هر زنده‌ای بهر شکل و بهر صورت زندگی خود را دوست دارد. در تمام طول تاریخ هر قدرت مسلط از این دو ضعف عمیق بشر استفاده کرده و حاکمیت خود را بر این دو پایه دیرپا استوار نموده است. آن‌انکه گوساله زرینی را از جهل و بی‌خبری بخدائی قبول دارند مسلماً فرعون‌ها را خدای مطلق می‌دانند، هرچه باشد فرعون که بهتر از گوساله است. و فرعون‌پرستان باز در علم خود چندین قدم از بنی‌اسرائیل که همراه موسی (ع) از نیل گذشته‌اند جلوترند چه حداقل آدمی را برگوساله ترجیح داده‌اند، اینستکه در تواریخ هر سرزمینی سر فروبریم قدرت طلب فقر و جهل‌شناسی را می‌یابیم که ناگهان آمده و بی‌شمار عده‌ای را که همیشه اکثریت جوامع را تشکیل می‌داده‌اند جمع و جور کرده سلاح تهاجم بدستشان داده و خود را بحکومت و فرمانروائی رسانیده است، و می‌بینیم که روزگاری برای همان مردم ساخته که تاریکی و سیاهی همه جهان را پر کرده و پیامبران الهی و برگزیدگان آنانهم نتوانسته‌اند بمعنی واقعی و کامل چنان ظلمتی را از زندگی و هستی ملت‌ها بزدایند. و این نرفته، دیگری همچنان بجایش نشسته و در این جانشینی‌ها هم باز مسائلی مطرح است از کشتن‌ها و سوختن‌ها، و در این میان آنچه در اوراق تاریخ بجا مانده شرح و وصف قربانی نمودن مردمی است که تن بهمان حاکمیت و سلطه داده خود موجب رونق و تسلط آن بوده‌اند. در این آشفته-بازارهای خون و آتش آنچه هم مورد توجه نبوده فریاد و فغان‌هاست کسه در گلو خشک شده است. اگر نادر بعد از آنهمه تلاش و کشتار در خون می‌طپد و اگر آغامحمدخان پس از همه قساوت و بیرحمی‌هایش سر به‌نیست می‌گردد اینها دلیل آگاهی مردم زمان آنان نیست! جریان انتقال قدرت و حاکمیت است بدیگری که باز همان راهی را در پیش دارد که اخلافش داشته‌اند، تا می‌رسیم به آنجا که باید چراغی افروخته گردد و پیش‌پاژی روشن شود تا بردگان درون این معدن به‌بینند نیش کلنگشان یکجا باید برخورد کند و زغال، آهن، طلا و مس، نفت،... را چگونه باید در قطار باری پدیدآورندگان آن معبد و معدن ریخت، بالاخره باید بعد از آغامحمدخان فتحعلیشاه ساده‌نگر کوردل، قدرت مطلق را بدست گیرد تا باب مذاکرات و قراردادهای باز شود و قلب سرزمین او گشاده گردد و آن ثروت عظیم چون خون حیاتبخشی از شریانهای زد و بندهای سیاسی بگذرد و مسلم است که فساد تربیت‌یافته نیز با زیباترین نشترهای موجود در آستانه درگاه حاضر و آماده است، در مباحث گذشته از این پرنیانی تیغ‌های رگ‌زنی و خون‌گیری زیر عنوان قراردادهای سخن گفته‌ایم، و مخصوصاً در گفتار نخستین مبحث شماره ۳ صفحات ۸۵ تا ۸۹ فصلنامه شماره ۴ بسیار سخن داریم که ناخوانده و ناشنیده مانده است.

باید گذشت ولی نباید بگذریم! در زمانی که خلیج فارس دستخوش آشوب و داستان تأسف‌آور هرات در جریان و جنگهای ایران و روس با سخت‌ترین شرایط ممکن پیکر ایرانزمین را دونیمه می‌کند و چشم ایرانشهر را از حدقه بیرون می‌کشد سلطان قاجار چه می‌کند بخوانید در تاریخ اجتماعی اداری دوره قاجار: «و نیز می‌گویند (فتحعلیشاه) پارچه مشمی پهن می‌کرده و روی آن مقداری ابریشم خرد کرده می‌ریخته و بزنبهای خود امر می‌کرده است تا با پای برهنه روی آن راه بروند و با این وسیله مسابقه در نرمی و زبری پای آنها برقرار می‌کرده و به آنها که خرده ابریشم پپایشان نمی‌چسبیده جایزه می‌داده است.» و هم او زمانی که از این نوع تفریحات بسیار سالم (!!) فراغت می‌یافته بکار رتق و فتق اعطای لقب می‌پرداخته است و باز بخوانید:

«کار اعطای لقب از پسرهای شاه تجاوز کرد و گذشته از صدراعظم و مستوفی‌الممالک و منشی‌الممالک و صاحب‌دیوان و معیرالممالک که القاب شغلی بود، لقبهای توصیفی مثل آصف‌الدوله و امین‌الدوله و معتمدالدوله بر حال درباری هم رسید، حتی منشیها، القاب دوره صفوی شهرها را هم زنده گردند.

دارالسلطنه تبریز و اصفهان و گیلان

دارالایمان قم

دارالمؤمنین کاشان

دارالعباده یزد

بلده طلیبه همدان

دارالدوله کرمانشاهان

را در مراسلات خود می‌نوشتند و بتحسین و آفرین شاه قرین افتخار و مباحات می‌شدند. مضحکتر از همه لقبی است که بشهر تهران داده‌اند و این پایتخت را دارالخلافة خوانده‌اند در صورتیکه در مذهب شیعه خلافت ابداً عنوانی ندارد و از این بدتر لقب خاقان است که شاه برای خود تراشیده است؛ در صورتیکه خاقان ترکستان همیشه یکی از چاکران و هندوان سلاطین ایران بوده است. حتی منشی‌ها این لقب را باقامجمدخان هم داده او را خاقان شهید خوانده‌اند ۱۷ هرقدر در الفاظ و عبارات طنطنه و بلندپروازی بیشتر شد همانقدر از قدرت واقعی سلطنت کاسته گردید. هرقدر بیشتر شاه را ملائک سپاه و جمشید دستگاه خواندند روح سلحشوری که از زمان نادرشاه و کریمخان و آقامجمدخان در قشون ایران مجدداً دمیده و ایجاد شده بود افراد سپاهیان و سرکرده‌های آنها را بیشتر ترك گفت.»

در همین زمان که بسیاری از عشایر و ایلات سرحدی سر از اطاعت حکومت مرکزی باز زده و سر بطنیان برداشته بقتل و غارت نواحی پرداخته بودند و سلطان قاجار هم که از سفر جنگی خراسان بدون اینکه کوچکترین اقدام جنگی برای رام نمودن اشرار بنماید بازگشته بود در دامغان کنار چشمه‌علی مورخ درباری بر کتیبه‌ای چنین می‌نویسد:

«در حینى که رایات ظفر آیات والویه نصرت علامات پادشاه عدالت پناه، شاهنشاه گردون بارگاه، قهرمان الماء والطين، ظل... فی الارضین، المؤید، بتأییدات ملك الجبار ابوالنصر فتحعلیشاه قاجار خلد... ملکه بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ازبکیه ماوراءالنهر(۹) از دارالخلافت تهران شقه گشا گردید. این مکان دلفروز مخیم خیام ظفر انجام پادشاهی شد برای صواب نمای پادشاهی تملق پذیر گردید که در این منزل آرم مماثل عمارتی ساخته آید و رهروان را از تاب آفتاب پناه و از رنج راه آرامگاه باشد ووقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلگشا را بسرکار فیض آثار حضرت صاحب الارسلوات... علیه و علی آبائه الطاهرین فی سنه هزار و دوویست و هفده.»

(برای نمونه به سند شماره ۵ نیز بنگرید که چگونه صاحب عریضه با تملق و چاپلوسی، صاحب مزرعه‌ای که زارعین کشت و کار می‌نمایند می‌شود) در تمام طول این لشکرکشی شاهانه تنها اثر مفیدی که از برکات وجود او می‌ماند چند اطاقی است که در سر چشمه علی می‌سازد تا سرپناهی برای مسافران باشد، و دیگر هیچ، لیکن ملاحظه بفرمائید رایات ظفر آیات پادشاه عدالت پناه چه غوغائی برپا کرده و صحنه تاریخ را چگونه تسخیر نموده است. و این نمونه برای ما کافی است که مجموعه تاریخمان را اینچنین به‌پنداریم و در اندیشه آن باشیم که سره از ناسره را جدا ساخته حقیقت تاریخ اصیل خویش را از هم جدا نموده خویشتن را در این مسیر بازیافته هویت خود را پیدا کنیم. و این پروژگاران تواند شد. ازتوالی آنچه تا کنون گفته‌ایم می‌توانیم کم و بیش برداشتی اینچنین داشته باشیم که در مسیر تاریخ هر زمان در هر مکانی زمینه رشد و پاکیری استعمار آماده بوده این بلای سیاهکار بسرعت ریشه دوانده و خود را بوسائل گوناگون در اعماق زندگی اقوام و ملل جا انداخته است. درگذشته‌های دور از ضعف و ناتوانی ملت استفاده کرده با نیروی نظامی جای خود را می‌گشاده؛ و در دوران معاصر از ناآگاهی و جهل مردم در استقرار قدرت پلید خویش بهره گرفته است. آنچه در این میان میدان را برای آن باز و خالی گذاشته فقر جامعه و نیازمندی‌هایی است که برایش با دسایس و حیله‌های فریبنده بوجود آورده و بصورت‌های نیاز اولیه زندگی و یا نیازهای تجملی و اشرافی، بالاخره همه را باسارت زنجیر مصرف اشاعه داده است. و ارزش و شخصیت افراد بستگی کامل دارد بآنچه در اختیار دارند نه ارزشهای اخلاقی و علمی تا بجائی که تحمل، معیار ارزشیاست و خانه دهقان بدون وسائل و لوازم مدرن زمان، بیمار و کور است و خانه شهری انباری است از ماشین‌آلات مصرفی که باز در کنار خود يك انبار وسائل یدکی وچند دوجین تعمیرکار میخواهد، اگر مردمی خود بسازند و خود مصرف کنند در آن ایرادی نیست ولی آنجا که باید دیگران بسازند و عده‌ای در مقابل واگذاری نیروی حیاتی‌شان مصرف کنند اشکال ایجاد می‌شود. میگویند به‌بزرگسردی از تاریخ معاصر گفتند یک‌دوره عمر را در يك لاقبای کرباسی چگونه بسر بردید؟ پاسخ داد مسلم است با سختی. گفتند چرا از

پارچه‌های كرك و برك و پشم که محصول صنایع جدید است استفاده نمی‌کنید؟ گفت برای اینکه خودمان تهیه نمی‌کنیم و نمی‌بافیم. مثلاً محصول پارچه ما کرباس است اگر روزی ماهم ماهوت بافتیم و دارای کارخانه‌های پارچه‌بافی جدید شدیم و همه آنرا هم خود تهیه کردیم، البته منمم از آن پارچه‌های عالی استفاده خواهم کرد. چنین تفکری ریشه و اساس استعمار را از بین برمی‌کند ولسی مسلم است که قدرتهای استعمارگر نمی‌خواهند ملل جهان سوم دارای چنین تفکر و اندیشه‌ای باشند چه بازار جای وسیعی را که با نیرنگها در طسی روزگاری دراز بچنگ آورده‌اند، از دست خواهند داد. اگر قبول ندارید که همه اختلافها و جدالهای خونین و طولانی تاریخ، مخصوصاً تاریخ معاصر، بر سر همین مسئله بازاریابی و تسلط بر جریان مصرف است با اندک دقتی يك گوشه آنرا بررسی کنید تا خیلی زود مطمئن گردید که چنین است، و آنگاه این حقیقت را درخواهید یافت که قدرتهای بزرگ غالباً در پناه تولید ایجاد شده و همه ضعف و زبونیها در دامن مصرف پدیدار گشته است!

بهین صورت ملتها همواره شاهد گرد آمدن یکباره و یکجای سرمایه‌های پراکنده و ملی بوده‌اند، زور و زرداران همیشه نهایت سعی و کوشش را بکار برده تا سلطه بی‌امان خود را بر محصول علمی و عملی دیگرکسان تحمیل و محفوظ دارند؛ منتهمی هرکدام بنام دیگر و روش خاص این جریان را تثبیت نموده بخاطر آن ویرانی‌ها و کشتارهای ننگ‌آوری بجا گذاشته‌اند. در اینجا نباید از دشمنی و کینه‌ایکه جهانداران و دنیاپرستان دربارہ یکدیگر دارند غافل باشیم که باز اینهم زائیده همان زیاد داشتن و زیاده‌خواستن‌ها است. نیروی استعمار و حرکت‌های استعماری دیرپاترین پدیده تاریخ بشریت است که اگر تغییر شکل آنرا در نظر نگیریم در اصل موجودی شناخته شده محسوب خواهد شد، و هر قومی که این غول خونخوار را زودتر و بهتر بشناسد خود را از دام آن زودتر و راحت‌تر می‌تواند رها سازد و این جز از راه شناسائی و علم دقیق و چشم تیزبین امکان‌پذیر نخواهد بود، و تنها علم تاریخ و تاریخ‌شناسی است که قادر است چشم انسانها را در راه زندگی آینده بینا سازد؛ آنهم تاریخی که جدا از دو جریان تاریخ‌سازی معمول بوده و بمفهوم دیگر نه تاریخ شاهی و سلطه باشد و نه تاریخ بمعنی جاذبه‌های غرب‌پسندانه که غالباً برای بعضی از اقوام و ملل ساخته‌اند.

پازگشت

آنچه تا کنون بیان داشتیم در حقیقت خارج از موضوع اصلی و شاید سوزنده آهی دردآلود بود که در خلال این مباحث از اعماق قلب ما سر کشید، دردی بود که در فضای سینه چه سالهای متمادی لانه کرده راهی می‌یافت تا بیرون زند در هر حال اگر در میان ریشه‌یابی و تحلیل قراردادهای استعماری خودنمایی نمود شما بعنوان خطوطی چند در میان دو ابروی هلالی غم‌های جانگداز مزمن بدانید و بر نویسنده چندان خرده نگیرید که بالاخره باید آهی از دل برآید و فغانی فضای سینه را خالی

کند با آنکه مجالی برای آمد و شد آن نیست. و بقول حافظ زبان آتشینم هست
 لیکن در نمی‌گیرد، همان بهتر که به بحث اصلی پردازم، سخن این بود (در شماره
 های گذشته) که در دوران حکومت و سلطه قاجاریه عوامل نفوذ استعمار در ایران
 با شرایط خاصی که بوجود آمده بود کاملاً مساعد و بی‌خبری و چهل فرمانروایان
 زمان وضع مساعدی برای پیشرفت روزافزون آن فراهم کرده بود. حکام درباری
 که در اکثر ولایات بساط حاکمیت جور و ستم را گسترده بیرحمانه در اندیشه
 جمع‌آوری و تملک اموال عمومی و خصوصی مردم بودند، تنها خود را در این میان
 می‌دیدند، با اندک رابطه تمنای یک روستای شش‌دانگی را برای خود داشتند و
 بجائی که بیماری ده‌داری و زمین‌پرستی کلیه کسانی را که دستشان پاره‌تخته‌ای
 گیر می‌کرد در بر می‌گرفت از حاکم محل تاشیخ و زاهد و صوفی و محتسب همه و همه
 در آرزوی مالکیت ده و روستائی بهر التماس و استغاثه‌ای دست می‌زدند. ملاحظه
 بفرمائید سند شماره ۱ را که عالیجناب سید نقیبی بهبهانی چگونه برای گرفتن
 فرمان دهی هیچ‌روزی در دربار از گریه و زاری دست بر نمی‌دارد تا جائی که ظاهراً
 صدراعظم بستوه آمده دستور می‌دهد فرمان سید را بنویسند، و بعد هم بسند شماره
 ۲ مربوط بواگذاری قریه مزارعی به جناب مستطاب شریتمسدار آقای سید جعفر
 مجتهد شیراز و بعد هم واگذاری محل طایقه دشمن‌زیاری به نورچشمی سعید -
 السلطنه، بهر حال جمع‌آوری مال و منال مردم بوسیله حکام و سلاطین زمان چنان
 فقر و فاقه‌ای ایجاد می‌کند که مردم بجان آمده برای رهائی از چنان تعدیات و
 بیمدالتی، مقدم استعمار ناشناخته‌ای را بجان می‌پذیرند، و این خود زمینه
 اصلی و اساسی پا گرفتن سلطه قدرت و نفوذ عوامل غارتگر استعمار در هر سرزمین
 و میان هر قوم و ملی است.

سند شماره ۱

جناب جلالتمآب اجل میرزا محمد علیخان مستوفی دیوان اعلی زید مجده تعالی
 عالیجناب سلیل‌الاطیاب سید نقیبی بهبهانی مرا خسته کرده است، هیچ روزی در
 دربار و غیره از گریه و تعلم او آسوده نیستم شرحی که شما بمیرزا احمد نوشته
 بودید ملاحظه شد ولی علیکم بالاحرار را البته شنیده بهر وسیله و هر ترقیبی که
 میدانید حاشیه فرمان سید را بنویسید او را روانه کنید برود البته سید هم از گفته
 پشیمان است متعهد شده است دیگر از این قبیل مذاکرات ننماید.

شهر ربیع‌الآخر

۱۳۲۱

مهر پشت صفحه اتابک اعظم


لازم بتذکر است که نویسندگان نامه‌های دوران قاجاریه مخصوصاً کسانی که
 دارای مقام و منصبی بوده از سلسله اشراف محسوب می‌شده‌اند مهر خود را
 در پشت نامه‌ها می‌زده‌اند.

خدیجه کبری
 حضرت زینب
 حضرت فاطمه
 حضرت سید
 زینب
 در مکه ۱۹

پنج دست دربار عشق ز کرم و لطفم ادا کنم
 پنج دست سیرت سید قدس بهیجا خسته کنم

سینه چهره زنده بودی خطم
 آینه سینه بودی در سینه
 فانی سید را بنویسید اسرار نامه کفر

سیرم ز کف لبان کسی مستعد شدم
 دیگر ازین قبیل اراکست نامبرم

۱۳۲۱
 در مکه


نیت تم در باب قریه مزروعی و شریف مستطاب شریعتمدار آقا

نیت شریف دامت برکاتهم فرموده در مقام شریف

سکون از نه داکم مدون، نیت شریف که حضرت شریف در حلق

موضوعه ایام هر زمانه در چون نیت از صدر در ایام و نیت شریف

شرف و نیت شریف که پس امروز در نیت شریف

مردم در نیت در باب نیت ایام و نیت شریف

سین در ایام در نیت که پس در چون نیت شریف

در شرف حرکت نیت در ایام نیت شریف

عزت کما

دکتر (شرف مستطاب شریف)

دکتر شریف مستطاب شریف
در نیت شریف

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سند شماره ۲

سند شماره ۲

قربانت شوم در باب قریه مزروعی شرحی جناب مستطاب شریعتمدار آقا سید جعفر مجتهد شیراز دامت برکاتهم فرموده فرستاده اند از لحاظ شریف می گذرانند و اگر هم لازم باشد بفرستید که حضرت مستطاب اشرف وزیر اعظم مد ظله العالی هم مین بنمایند و چون بعد از صدور این نوشته رفع مانع شده است خواهشمندم که همین امروز در حاشیه فرمان مبارک مرقوم فرمائید و در باب تعیین مالیات آن هم توجهی فرموده معین و مرقوم فرمائید که معلوم باشد و چون جناب معظم الیه در شرف حرکت می باشند زیاده از این اسباب معطلی ایشان نشود ایام عزت بکام باد. قربانت شوم، جناب سبهدار اعظم رقمه نوشته فرستاده شد، تا بمنزل جناب وزیراعظم تشریف بیاورید. فراموش کردم اینکار هم بحمدالله تمام شد.

مستحق است که در کتاب
از هر دو بی شکرانه باشد

بیت ز جنت که در نزد حق است از آن بی جنتی
نیست و بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
مستحق است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

آنکه چون غایت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
آنکه چون غایت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

که در غرض خود از هر دو در خط و شعور تمام آید هم در حد خود در هر دو در جنت است
که در غرض خود از هر دو در خط و شعور تمام آید هم در حد خود در هر دو در جنت است

فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

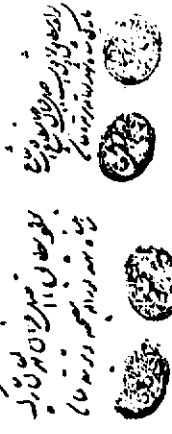
و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

که در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
که در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
فانما بر سر در بر جنت و کاین است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست

و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست
و آنچه در هر دو در جنت است از آن بی جنتی که از آن بی جنتی نیست



کتابخانه
مستحق است که در کتاب
از هر دو بی شکرانه باشد



سند شماره ۳

سند شماره ۳

محل خاتمه مبارک شاهنشاه شهید
 ناصرالدین پادشاه انارالله برهان
 آنکه چون رعایت عموم طبقات ناس در کریاس گردون اساس منظور نظر نور خورشید

۱۲۰

اقتباس ملوکانه است خاصه اهل علم و زهد و معرفت که دعاگویان دولت جاوید آیت می‌باشند و جناب فضایل و معارف و نصاب قدسی انتساب میرزا ابوالقاسم متخلص بفرهنگ شیرازی که در فنون علوم فرید عصر و در خط و شعر و تمام آداب و رسوم و حید و دهر و داعی مخصوص این دولت ابد مدت و مستحق شمول مرحمت و بذل نعمت است، لهذا در هذه السنه پارس نایل خیریت تحویل محض توسعه امر معیشت و ظهور علامت عنایت قریه کچی خالصه دیوان واقعه در حومه شیراز را به صیغه ملکیت مشروعه ابدی بجناب مشارالیه مرحمت و اگذارو مبلغ دو بیست تومان از تخفیفات فارس را که داشته مستمر و برقرار فرمودیم که قریه مزبوره را ملک طلق مشروع صحیح خود دانسته انواع و اثناء تصرفات مالکانه از قبیل نقل و انتقال و بیع و شری و وقف و هبه کیف مایشاء در قریه مزبوره و اراضی و مراتع و انهار و تلال و دهادا و مزارع و جمیع ملحقات و منضعات آنجا نموده همه ساله چهارصد و بیست و شش تومان و نه هزار و ششصد دینار مالیات آنجا را بعد از وضع تخفیف مزبور کارسازی داشته بدعای دولت ارتسام قیام نماید مقرر آنکه جمیع احکام حال و استقبال مملکت فارس قریه کچی را از جزو خالصه جات موضوع و بملکیت ابدی جناب مشارالیه برقرار دانسته آنجا را بتصرف مالکانه او داده مالیات معمول را بعد از وضع تخفیف دریافت دارند المقرر مضربو الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمانمطاع را ثبت نموده در عهد نمی‌باشد فی شهر رجب ۱۳۰۸

حاشیه سمت چپ سند سواد مطابق با اصل فرمان مهر لمعان قضا جریان جهانمطاع شاهنشاه شهید نورالله مرقده می‌باشد

مهر آصف الممالک

حواشی راست فرمان سواد مطابق با اصل فرمان مهر لمعان مبارک شاهنشاه شهید نورالله مضجمه و ترتبه می‌باشد

مهر عظیم السلطنه، عبدالغنی داود (خوانده نشد)

سواد مطابق و موافق است با اصل فرمان جهانمطاع آفتاب شعاع مبارک شاه شهید نورالله مرقده می‌باشد

مهر معاون دیوان اعتماد دیوان

مالیات و متوجهات قریه کچی واقعه در حومه شیراز موافق جر و جمع معمولی مملکت فارس مبلغ چهارصد و بیست و شش تومان و نه هزار و ششصد دینار است و مبلغ دو بیست تومان تخفیف جناب میرزای فرهنگ نیز در جزو تخفیفات مملکت فارس برقرار و بخرج دستورالعملی هذه السنه مسطور است.

پشت سند نیز ۲۲ مهر و امضا وجود دارد که ملاحظه می‌فرمائید.

لندن

عطفاً

الآن

مستند

نمبر ۱۰۰

مذمت ایدیت جناب لطیف بہر صلا آی نیر اور صحت کے لئے دوام!

۱۳۱۵
مئی ۱۵

انور علی لطیف بہر صلا
۱۰۰ دھنسی صاحبان کے نام
۱۰۰ دھنسی صاحبان کے نام
۱۰۰ دھنسی صاحبان کے نام



شرویشکامہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فدایت شوم در این موقع اغتشاش فارس که جناب نورچشمی سعیدالسلطنه به
 نیابت حکومت فارس مأمور شده بود تا ورود من خیلی در انتظام فارس زحمت کشیده
 بعد به طلبه نیابت حکومت فارس رسیده بود و در این
 در انتظام فارس خدمت کشیده امی بطوریکه ندیم جو شام امیر است
 سخن کرده که مستدام عنقریب کم بر امدادی بنظر حضرت است
 در اغتواغ حکم نمود در ازاره خدمات سفر زنده زلفانی
 بارگ اردو اخذ کرد مستدام که ده صدمه مطهره نمود
 در زلفه حاجت دیوانی است حکمت است
 رحمت زودتر رسد چنانچه منیر قول رحمت نمود
 قرار در کجیه فاصله حاجت فاری که اولاد است
 موجب خواهد شد تهیم بدو رسد و حکم در کجیه
 من زودتر اتمر قهرا در صدمه زلفت است حاجت
 انجام بدو زلفت قرار کجیه در اتمر زلفت
 بنده گان حضرت خباب منیر زلفت است
 دست در کجیه نیز در زلفت است سر ضمه کجیه
 بیانه و بین ترب منیر شد در کجیه
 بنده منور در جع زلفت بیانه منیر بود
 بهر مهر طهر طهر است

سند شماره ۴

سند شماره ۴

فدایت شوم. در این موقع اغتشاش فارس که جناب نورچشمی سعیدالسلطنه به نیابت حکومت فارس مأمور شده بود تا ورود من خیلی در انتظام فارس زحمت کشیده

الحق همانطوریکه لازم بود تمام امورات را تکفل کرده که می‌توانم عرض کنم بر احدی اینطور خدمت بدولت در این موقع ممکن نبود، در ازاء خدمات معزیه از خاکبای مبارک ارواحنا فداء استدعا کرده بودم محل طایفه دشمن‌زیاری که از خالصجات دیوان اعلی است بملکیت مشارالیه مرحمت شود مقرر شود عجالتاً این محل تیول رحمت میشود تا بعدها قراری در کلیه خالصجات فارس که داده شد بذل موهبت خواهد شد مستدعیم بعد از صدور حکم در دستورالعمل محل مزبور را تیول قلمداد فرموده از بابت ابتیاع خالصه آنجا هم بعد از ترتیب قرار کلیه فرامین بفرمائید بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف صدراعظم دامت شوکته نیز از مراقب معروضه کاملاً مسبوق می‌باشند و بهمین ترتیب که عرض شده مرقوم فرموده‌اند همیشه منتظر ارجاع فرمایشات می‌باشم زیاده عرضی ندارد.

شهر جمادی‌الاولی ۱۳۱۵

اسدالله طباطبائی

پشت نامه مهر ناظم‌الدوله

پشت پاکت

خدمت ذی‌ملاطفت جناب مستطاب اجل عالی آقای میرزا محمد علیخان مستوفی دام
اجلاله‌الالی ملحوظ افتد جمادی‌الاولی ۱۳۱۵

یادداشت روی پاکت

رقعه جناب مستطاب اجل ناظم‌الدوله حکمران فارس که درخصوص خالصگی دشمن-
زیاری و فروش بیجناب جلالتمآب اجل سعیدالسلطنه نوشته‌اند
مهر روی پاکت - ناظم‌الدوله

سند شماره ۵

عرضه داشت کمترین داعیان دوام دولت قاهره تراب آستان مروت نشان معدلت
بنیان را کحل دیده امیدواری ساخته بموقف عرض و امان حضور
محمد سعید شیخ‌الاسلام کبهکیلویه.

ساطع‌النور فیض گنجور معدلت دستور بندگان سکندر نشان دارا دربان قیصر پاسبان
اقدس ارفع امجد اعلی می‌رساند که مزرعه دستجرد من محال بلاد شاپور اربابی موروثی
داعی دوام دولت قاهره را که خراج آن موافق ممیزی و بازدید و جمع دفتری سیصد
و پنجاه من بوزن تبریز غله مشخص از قدیم‌الایام الی‌حال از جمع بلاد شاپور موضوع
و مستثنی و بموجب ارقام سلاطین سلف و حسب‌الرقم خاقان رضوان مکان بمقدار
مذکور بسیورغال داعی مقرر است حال مدت سه چهار سال است که جمعی از طایفه
بومی کشت و زراعت می‌نمایند و خودسر بدون اذن و رضای این داعی دوام دولت
قاهره تصرف در اراضی مذکوره و مالکانه و خراج حسابی خود را مهمسازی نمی-
نمایند و از مؤاخذه زبانی و بازخواست و غضب سلطانی اندیشه ندارند و خودسر

بدون اذن و رضامندی داعی دوام دولت قاهره در اراضی مزرعه مذکوره زراعت و سکنا و عمارات آن می‌نمایند استدعا و التماس از مراحم افزون از حد و قیاس خسروانه چنان است که فرمان واجب‌الاذغان مبارک و مطاع... شعاع بعهده افتخار عالیجاه رفیع جایگاه حاکم از مصدر جاه و جلال شرف صدور یابد که بدستور سابق مزرعه مزبوره و مقدار مذکور از بابت مستمری داعی دوام دولت قاهره محسوب و برقرار و بسپورغال داعی امر مقرر گردد و بنحو سابق از حشو و جمع بلاد شاپور موضوع و مستثنی و سوای جمع قیمت دفتری آن رجوعی نداشته باشد، و خراج مالکانه سه ساله حق داعی دوام‌عمر و دولت قاهره را موافق مأخوذ ولایت از ایشان بازیافت و تسلیم داعی دوام دولت قاهره نموده که مرفه‌الحال و فارغ‌البال بدعای دوام دولت مصون از زوال اشتغال نماید و هر آینه موجب مزید امیدواری و دعاگوئی بندگان خواهد بود چون لازم بود جرئت و جسارت بعرض شد باقی امره الاعلی مطاع مطاع.

حاشیه نامه (با مرکب آبی)

سواد مطابق با سواد اصل است علیقلی امضا

۷۶/۵۴

سواد مطابق اصل است م... رئیس خالصجات

محل امضاء

پیشکار کل مالیه فارس

محل امضاء

حاشیه مفصل نامه (با مرکب سیاه)

محل مهر مرحوم مغفور فتحعلی‌شاه

العزت...

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی

الملک... تعالی حکم همایون شد آنکه عالیجاه معلی جایگاه شهبامت و نیابت انتباه عزت و سعادت همراه سلاله السادات العظام ونخبة الخوانین الکرام مریدسلطان محمدخان بداند که چون خراج مزرعه معروضه موافق جمیع دفتسری بمقدار سیصد و پنجاه من بوزن تبریز غله مشخص و حسب‌الفرمان خاقان علین آشیان طاب... ثراه و درسیورغال عالیجناب قدسی‌لقاب صاحب عریضه بمقدار مذکور امر و مقرر شده است عالیجناب معلی‌لقاب فضائل اکتساب صاحب عریضه بشرح متن متعرض و در مقام استدعا آمده است و در هر باب و هر موارد مراعات جانب عالیجناب صاحب‌عریضه منظورنظر کیمیائثر



وزارت داخلہ

سواد گورنمنٹ پبلسیشن ڈپارٹمنٹ ۱۳۲۶

مورخہ ۳ نومبر ۱۳۲۷

نمبر ۲۶۲۷۹

حضرت مولانا محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی

ایضاً مولانا محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی
دعوتِ مبارک شرفِ سرور دینہ ہمدردانہ جذبہ کہ ان اوقات ہر روز کا دلچسپ
لیکچر دہرانا ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز
رجوعِ روزہ روزہ کی حالت مایوسی کے ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز

التمع لہاب عین

پروپشیا گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نواب همایون ما می‌باشد، لهذا امر و مقرر می‌شود که کماکان در معامله همین... و مابعدها مزرعه مذکوره به سیورغال عالیجناب مشارالیه برقرار گشته و حشو جمع بلاد شاپور موضوع و مستثنی و دیناری وجه بیبیچ اسم و رسم حواله و اطلاق نموده قلم و قدم کوتاه گشته خراج مالکانه سه ساله مزرعه معروضه عالیجناب صاحب‌عریضه را موافق قرارداد آنولایت تمام و کمال بر وفق قانون شرع مطاع از زارعین جماعت تونی دریافت و تسلیم نموده قدغن نماید که من بعد زارعین مزرعه معروضه بدون اطلاع عالیجناب مشارالیه در اراضی مذکوره دخل و تصرف ننمایند عالیجاه هاشم‌خان و طایفه تونی را از مؤاخذه سلطانی اندیشه نموده از فرموده تخلف جایز ندارد و در اینخصوص قدغن تمام لازم دانسته و در عهده شناسند اول شهر جمادی‌الاول ۱۲۱۳

وزارت مالیه

سواد تلگرافی واصله از شیراز نمره ۱۳۰ مورخه ۲۶ شهر ذی‌حجه ۱۳۲۶

مورخه ۳ شهر محرم ۱۳۲۷

نمره ۲۶۲۷۹

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف اعظم آقای صدراعظم روحی فداه این جان‌نثاران رعایای شهرمیان از تعدیات بهاء‌السلطنه به تنگ آمده بخاکبای همایونی تشرف جسته فرمان جهانمطاع و دستخط مبارک شرف صدور یسافته که بهاء‌السلطنه مداخله نکند این اوقات هر روزه تولید زحمت می‌نماید، می‌گویند وقتی شماها بعنوان تیول سپرده من بودید مستدعی چنان هستیم رسیدگی حال این بیچارگان به ایالت مملکت رجوع فرموده در ثانی احکامات را رسیدگی نمایند و جان‌نثاران را آسوده حال دارند.

سیف‌الله امامقلی - حسن علمدار - الهقلى طهماسب علیخان.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالی جامع علوم انسانی

۱. تاریخ تمدن و پل‌دورانت صفحه ۹۲۵
۲. صفحه ۹۰۳ جلد سوم تاریخ و پل‌دورانت چین.
۳. صفحه ۹۰۳ جلد سوم تاریخ و پل‌دورانت چین.
۴. تاریخ و پل‌دورانت صفحات ۶۷۴-۶۷۵ اکبرشاه هند.
۵. تاریخ و پل‌دورانت صفحه ۱۱۱۵ جلد چهارم ژاپون دوره امپراطوری.
۶. تاریخ و پل‌دورانت صفحه ۱۱۱۵ جلد چهارم ژاپون دوره امپراطوری.
۷. هر سال پانصد غلام اخته شده از بابل فرستاده می‌شد تا در کاخهای ایران خواجه و یاسبان حرم‌سرا باشند - تاریخ تمدن صفحه ۵۲۹ جلد اول - ایران.
۸. تاریخ تمدن و پل‌دورانت صفحات ۵۲۹-۵۳۰ جلد اول مشرق‌زمین گاهواره تمدن - ایران.
۹. پاورقی صفحه ۵۳۳ جلد اول تاریخ تمدن - ایران.
۱۰. به نقل از تاریخ تمدن و پل‌دورانت - بخش مشرق‌زمین، گاهواره تمدن - قسمت تاریخ ایران.
۱۱. ص ۲۲ ج ۱.
۱۲. لقب خاقان برای سلاطین قاجاریه شاید بخاطر آن بوده که از نژاد ترك بوده‌اند.